

Legislative goals of the legislator in Articles 2 to 7 of the Code of Criminal Procedure approved in 1392

Golamreza Sadeghi¹, SayedMohamadReza Emam^{*2}, SayedReza Ehsanpour³

1. PhD Student, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Humanities, Shahed University, Tehran, Iran.

Abstract

Following the adoption of Articles 2 to 7 of the Code of Criminal Procedure regarding the principles of fair trial, one of the issues between legal associations is the reason for specifying the general principles of criminal procedure in a law, the most important description of which is its functionality. Considering the compliance of these articles with some laws, such as the Law on Respect for Legitimate Freedoms and the Protection of Citizenship Rights, and the duplicative provisions regarding the rights of the accused in other relevant laws, the issue of the reason for re-emphasizing these principles has been questioned at the beginning of the Code of Criminal Procedure. While some considered the mentioned articles to be necessary and innovative, others saw their adoption as repetitive and useless. Therefore, it seems necessary to look at the reason for the inclusion of basic legal provisions in the Code of Criminal Procedure, as strategic principles of the Code of Criminal Procedure, with a comprehensive view from a legal, political, international and economic point of view. To justify the adoption of these principles, various reasons have been mentioned, including: the emphatic aspect of these principles, the correct education and culture tools regarding the observance of the rights of individuals in society, a source for interpreting the law and judicial arguments and citations, use as a criterion Judicial vote. However, it seems that a priori and a posteriori legislative evaluation and its comparison with the discourse raised in human rights forums in the face of a challenge to Iranian law and the simultaneous political and sanctioning tools of states and international organizations, taking into account time requirements, scale prominence and The degree to which domestic law is synchronized with universal patterns of fair criminal justice, are major reasons for the philosophy of these articles. In other words, it can be claimed that the Iranian criminal justice system has taken a big step in harmonizing with the global models of fair trial and responding to human rights accusations by adopting these articles. Due to the fundamental and theoretical nature of the subject of the article, the research method is descriptive and analytical. The method of collection is library.

Keywords: Strategic principles of criminal procedure law, philosophy of approval, fair trial, global models, citizenship and human rights. Legislative goals



Article Type:

Original Research

Pages: 295-319

Received: 2021 September 8

Revised: 2021 October 10

Accepted: 2021 November 21



©This is an open access article under the CC BY license.

اهداف تقنینی قانونگذار در مواد ۲ الی ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

غلامرضا صادقی^۱، سید محمدرضا امام^{۲*}، سیدرضا احسان پور

۱. دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. استادیار گروه حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران.

چکیده

متعاقب تصویب مواد ۲ الی ۷ قانون آیین دادرسی کیفری ناظر به اصول دادرسی عادلانه، یکی از جستارها و تضارب آراء بین محافل حقوقی چرایی و چیستی تصریح به اصول کلی دادرسی کیفری در قانونی است که مهم ترین وصف آن کارکردی بودن آن است؛ با توجه به هم خوانی این مواد با برخی قوانین از جمله قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، و تکررات تنذیری در انتباه از حقوق متهم در سایر قوانین موضوعه، بحث بایستگی و ضرورت تأکید مجدد این اصول در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری سوال برانگیز شده بود؛ در حالی که جماعتی مواد مورد اشاره را ضروری و حاوی جنبه نوآوری می‌شمردند؛ شماری نیز وضع آن را تکرار و خالی از فایده می‌دانستند؛ از این رو به نظر می‌رسد که جامع نگری از حوزه حقوقی، سیاسی، بین المللی و اقتصادی، لازم است تا چرایی تقنین مواد ابتدایی قانون آیین دادرسی کیفری، که از آن‌ها با عنوان اصول راهبردی قانون آیین دادرسی کیفری یاد می‌شود، مورد تعاطی قرار گیرد. برای توجیه قانون گذاری اصول مزبور دلایلی مختلفی از جمله؛ جنبه تأکیدی، ابزار تعلیم و فرهنگ سازی صحیح در خصوص رعایت حقوق آحاد جامعه، مأخذ تفسیر قانون و استدالات و استنادات قضائی، استفاده به عنوان ملاک ارزش گذاری و سنجش اعتبار آراء قضایی مورد اشاره قرار گرفته است؛ لکن به نظر می‌رسد ارزیابی پیشینی و پسینی تقنینی و هم‌سنجی آن با گفتمان مطرح در مجامع حقوق بشری در مواجهه چالشی با حقوق ایران و ابزارهای توأمان سیاسی، تحریمی دول و سازمان‌های بین المللی با در نظر گرفتن مقتضیات زمانی؛ برجستگی مقیاس و اندازه هم‌تاسازی قوانین داخلی با الگوهای جهانی دادرسی عادلانه کیفری عمده دلیل فلسفه وضع مواد فوق می‌باشد؛ به دیگر بیان می‌توان ادعا کرد، نظام دادرسی کیفری ایران با وضع این مواد گامی بلند در هم صدایی با الگوهای جهانی دادرسی عادلانه و پاسخ به اتهامات حقوق بشری برداشته است. با توجه به بنیادی و نظری بودن موضوع مقاله روش آن توصیفی و تحلیلی بوده و روش گردآوری کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژگان کلیدی: اصول راهبردی قانون آیین دادرسی کیفری، فلسفه وضع، دادرسی عادلانه،

الگوهای جهانی، حقوق شهروندی و بشری، اهداف تقنینی.



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۳۱۹-۲۹۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۳۰



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

درآمد

آیین دادرسی کیفری عمدتاً دو هدف کلی را دنبال می‌کند؛ نخست اعاده نظم مختل شده به وسیله جرم ارتكابی و دیگری حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی افراد به منظور جلوگیری از خودسری برخی از نهادها و تجاوز آن‌ها به حقوق و آزادی‌های افراد. رسیدگی در دادگاه‌ها باید با رعایت اصول و مقرراتی انجام شود که از آن با عنوان اصول دادرسی کیفری یاد می‌شود. مسیر اجرای ضوابط و مقررات آیین دادرسی کیفری که عرصه تقابل میان حقوق و آزادی‌های فردی با ضرورت حفظ نظم و امنیت اجتماعی است، به نحوی است که چرخش و تمایل به یک طرف غالباً جز با تنه زدن به طرف مقابل مقدور نیست؛ از این‌رو این اصل را که نمی‌توان بدون دلیل فردی را احضار، جلب یا بازداشت کرد و یا در جرایم خصوصی او دخالت ناروا کرد، به طور قطع ناشی از اصول راهبردی پیش‌بینی شده در قانون آیین دادرسی کیفری است.

اصول حاکم بر دادرسی‌های کیفری با هدف ایجاد توازن و تعادل میان قدرت حاکمیت و آزادی‌های فردی و رعایت تساوی اصحاب دعوی، در اسناد بین‌المللی و قانون اساسی کشورها پیش‌بینی شده که تحت عنوان «اصول دادرسی عادلانه» مطرح می‌باشند. (طهماسبی، ۱۳۹۸، ج اول، ص: ۵۹) در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز به موجب مواد ۲ الی ۷، برخی از اصول راهبردی آیین دادرسی کیفری تحت عنوان «اصول کلی حاکم بر دادرسی کیفری» بیان شده است. این اقدام قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ و اصلاحات آن در سال ۱۳۵۲ و همچنین در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و اصلاحات آن در سال ۱۳۸۱ فاقد سابقه بود. مقررات مزبور، اصول مبنایی و کلی را بیان می‌کند که در اسناد بین‌المللی از آن‌ها تحت عنوان «مؤلفه‌های دادرسی عادلانه» یاد می‌شود.

متعاقب تصویب مواد مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری، در میان دکترین حقوقی و محافل حقوق دانان برخی را باور این بود که با توجه به پیش‌بینی این اصول در قانون اساسی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ارزش برابر با قانون دارد، تأکید مجدد این اصول در رأس قانون آیین دادرسی کیفری زاید و غیر مفید است، در حالی که برخی دیگر آن را مفید و لازم و حاوی جنبه نوآوری می‌دانستند؛ از این‌رو به نظر می‌رسد که، تحلیلی جامع لازم است تا فلسفه وضع مواد اولیه قانون آیین دادرسی

کیفری را که از آن‌ها با عنوان اصول راهبردی قانون آیین دادرسی کیفری یاد می‌شود، بررسی کرد؛ لذا در مقاله پیش رو هدف آن است که به تبیین چرایی وضع و رویکرد قانونگذار ایران در تصریح اصول راهبردی دادرسی کیفری پرداخته و با توجه به این که این مواد قانونی با الگوهای حقوق دادرسی عادلانه جهانی همخوان بوده و به نوعی ترجمان الگوهای دادرسی عادلانه محسوب می‌گردد با ذکر نظرات پراکنده آن‌چه را که به نظر نگارنده با التفات به مقتضیات زمانی و اتهامات حقوق بشری علت عمده تقنین مواد ۲ الی ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد روشن گردد.

از این رو سوال اصلی پژوهش اینگونه بیان می‌گردد که: «هدف قانونگذار ایران به تصریح اصول راهبردی دادرسی کیفری چیست؟» و فرضیه اصلی ما در این پژوهش این است که مقنن ایران علاوه بر جهاتی چون تاکید، فرهنگ سازی و تعلیم، تفسیر صحیح قانون و سنجش اعتبار تصمیمات قضایی که پیشتر در نظریات سابق حقوقدانان بدانها اشاره شده، به زعم ما و مهم تر از همه موارد مذکور، مواجهه سیاست قضائی ایران با چالش اتهامات مراجع بین المللی حقوق بشری و شهروندی به ذکر این مواد پرداخته است. علت پرداختن به این موضوع آن است که گزارشگر ویژه حقوق بشر در خصوص وضعیت حقوق بشر در ایران بیان می‌کند که مقرراتی در ایران وجود دارد که آزادی بیان و عقیده را محدود می‌سازد و این محدودیت بیش از آنچه که در میثاق پیش بینی شده است، می‌باشد. (شریفیان: ۱۳۸۰، ۲۹۸-۲۹۹) در گزارش آقای «کاپیتوران» به اجلاس ۵۲ کمیسیون حقوق بشر در سال ۱۹۹۶ بعضی از موارد نقض حقوق بشر در ایران چنین ذکر شده است: ۱- حق دسترسی به وکیل در دوران قبل از محاکمه با پاره‌ای ابهامات توأم می‌باشد ۲- قاضی به عنوان یک شخص ثالث بی طرف بین متهم و روند دادرسی عمل نمی‌نمایند و... (توانا: ۱۳۸۳، ۱۶) چنان که پیداست نداشتن حق وکیل و عدم رعایت حقوق شهروندی از جمله موارد هجمه‌های بین المللی درباره مسئله حقوق بشر بوده که به جمهوری اسلامی ایران وارد آمده است؛ از این رو در راستای پاسخگویی به این هجمه‌ها مقنن درصدد حل موضوع از طریق وضع مواد ۲ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری برآمده است.

در خصوص پیشینه پژوهش باید بیان داشت که هر چند به صورت پراکنده پیرامون موضوع مطالبی بیان گشته است لکن اولاً به طور مدون و منقح پژوهشی درباره

موضوع جستار پیش رو تدوین نگاشته است، ثانیاً اساساً بارویکردی مبتنی بر حقوق بشری و شهروندی به موضوع نگریسته نشده است.

در خصوص روش تحقیق نیز، با این بیان که مقاله حاضر را از آن جهت که در خصوص صورت جلسات کمیسیون‌های تخصصی مجلس و شرح مذاکرات موضوع تصویب مواد فوق اطلاعات چندانی در دسترس نیست، لذا جهت درک متناسب از مواضع حقوقدانان از مبانی کلی وضع مقررات مورد اشاره از جهت اصول تأکیدی و آموزشی، مقاله ای توصیفی و از جهت بررسی ادعای مقاله در خصوص جهان شمولی و توسعه یافتگی مبانی حقوق بشری مورد قبول مجامع رسمی بین المللی و اعلام موضوع و همسویی آیین دادرسی کیفری با این مبانی و تاثیر از این مبانی، مقاله ای تحلیلی می باشد.

۱. جنبه تأکیدی

اصول دادرسی کیفری بنیان‌های مستحکم و استواری هستند که موجب جلوگیری از انحراف دادرسی، و «با وجود گوناگونی خود، نشانگر مفاهیم کلی عدالت در حل و فصل دعاوی هستند.» (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶، ص: ۲۳). این اصول بنیادین که در واقع شاکله اصلی هر نظامی را تشکیل می‌دهد و ریشه در اعتقادات و باورهای آن نظام دارد، مورد پذیرش همگان است. «این اصول بنیادین، اصولی اساسی و لا یتغیرند که در دل اسناد و معاهدات بین‌المللی^۱ جای گرفته‌اند.» (محقق داماد، ۱۳۹۱، ص: ۵) از طرفی با نگاهی به این اصول حاکم بردادرسی‌های کیفری، می‌توان ملاحظه نمود که اکثر آنها همانند اصل برائت، استقلال و بی طرفی و غیره؛ به صراحت در فقه اسلام مورد توجه قرار گرفته است و در نظام قضایی ما در قوانین موضوعه نسبت به این اصول مطالب پراکنده‌ای وجود داشته است، اما ذکر این اصول در یک فصل به صورت نظام‌مند که یکی از نوآوری‌های مهم قانون آیین دادرسی کیفری جدید هم می‌باشد می‌توان گفت با توجه به اهمیت و نقش اساسی آن‌ها بوده و این که رعایت این اصول مذکور را قانون‌گذار از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند الزامی دانسته، لذا با تصریح و دسته‌بندی، آن‌ها را در ابتدای قانون ذکر کرده است، بنابر این ورودش در ابتدای قانون آیین دادرسی کیفری از باب تأکید بر آن می‌تواند باشد.

۱. «اصول بنیادین، علاوه بر قانون اساسی در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که ارزش برابر با قانون دارد ذکر گردیده است»

۲. آموزش و فرهنگ سازی در خصوص رعایت حقوق آحاد جامعه

باور ما بر این است که تأکید بر اصول بنیادین در مواد مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در بدو امر واجد جنبه آموزشی و فرهنگی است. آموزش از این جهت که دست اندرکاران در زمینه آیین دادرسی کیفری را اعم از قانونگذار، حقوقدان، قاضی و ضابط را آموخته و به ایشان رویکرد می‌دهد که در مباحث آیین دادرسی کیفری اساساً چگونه اندیشه کنند؛ از همین رو در بطن خود، فرهنگ سازی را به ارمغان می‌آورد.

۲-۱. اصول راهبردی به مثابه ابزار تعلیم

وجود جنبه آموزشی برای قضات و وکلا در نگاه بدوی به قانون آیین دادرسی کیفری در موارد صدور رأی و وصول به کشف حقیقت اجرای عدالت؛ اهمیت آن در رأس کار تحقیق و رسیدگی مورد تأکید قرار می‌گیرد، چرا که اهداف قضا، از نگاه شریعت که اقامه قسط و عدل در جامعه و احقاق حق می‌باشد زمانی محقق می‌گردد که دادرسی از اصولی پیروی کند و در مراحل مختلف آن حقوق طرفین دعوا به ویژه متهم و محکوم رعایت گردد. واضح و مبرهن است که اجرای صحیح قانون مبتنی بر آموزش صحیح آن می‌باشد و هم‌بستگی متقابلی بین آن‌هاست؛ به گونه ای که جدایی بین این اصول و ضوابط اجرایی آیین دادرسی سبب می‌شود که در مباحث علمی، تدریس و تألیفات کمتر به این مبانی پرداخته شود؛ از طرفی بی توجهی به این مبانی به نوبه‌ی خود، خطر انحراف در پیمودن مسیر اجرا را به ارمغان می‌آورد؛ از این‌رو، هرچه در گفتار صاحب نظران و نوشتار آنان به این اصول بیشتر توجه شود، ابعاد پنهان مقررات آیین دادرسی کیفری آشکارتر و در نتیجه مسیر حرکت مجریان روشن تر است. بنابراین فلسفه درج این اصول در مواد ابتدایی قانون، همان جنبه آموزشی و فرهنگ ساز بودن قانون را نمودار می‌سازد.

البته در این خصوص باید نگاهی آسیب شناسی به مبحث آموزش دست اندرکاران قانون آیین دادرسی کیفری از جمله قاضی داشت تا اهمیت بحث آموزش خود را بیشتر نشان دهد. «حجم بالای کارهای محوله به هر قاضی، نه تنها فرصتی برای او در رابطه با پژوهش و مطالعه باقی نمی‌گذارد، بلکه در مواردی باعث کور شدن

انگیزه‌ی آن دسته از قضاتی نیز خواهد شد که ذاتاً روحیه پژوهش و نوع آوری دارند». (عدالت‌خواه، ۱۳۹۰، ص: ۷۲) اگر قاضی نتواند قوانین مورد نیاز را بدست آورد و تسلط کافی در رابطه با فهم صحیح از عبارات قانونی و تطبیق موضوع با قانون نداشته باشد، رأیی که صادر می‌کند خالی از پشتوانه قانونی است. زیرا به صراحت ماده (۳) قانون آیین دادرسی مدنی قضات موظفند موافق قوانین به دعوی رسیدگی کنند و در مقام سکوت یا تعارض قوانین از منابع معتبر اسلامی یا اصول حقوقی بهره گیرند. قاضی مکلف است چه در امور مدنی و چه در امور کیفری مطابق با قانون آیین دادرسی، به موضوعات رسیدگی کند.

۲-۲. اصول راهبردی به مثابه ابزاری برای فرهنگ سازی در خصوص رعایت حقوق آحاد جامعه

باور داریم که «تدوین این اصول در قانون آیین دادرسی اسباب بحث علمی بیشتر پیرامون آن و موجبات پیوند این اصول و ضوابط اجرایی قانون را سبب شده و آموزش را به نحو اساسی و پایه ای مبتنی بر اصول مزبور به ارمغان می آورد؛ با نگاهی مقایسه‌ای به کتب و مقالاتی که پس از تدوین این قانون نوشته شده به نسبت آثاری که مبتنی بر قوانین قبلی به رشته‌ی تحریر درآمده اند، این تفاوت واضح است.» (طهماسبی، ۱۳۹۸، ج اول، ص: ۸۶) بدیهی است که آموزشی این چنین پایه‌ای و بنیادین که منظور قانون‌گذار بوده است، در صورت نهادینه شدن، فرهنگ‌سازی و رویکردسازی در دست اندرکاران مربوطه و اشخاصی که به هر نحو با قانون آیین دادرسی کیفری سر و کار دارند را موجب می‌شود.

۳. ابزاری برای تفسیر صحیح قانون

«تأکید بر اصول بنیادین در مواد مقدماتی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ جدای از جنبه‌ی آموزشی و فرهنگی آن، ابزار تفسیر صحیح قانون و مقررات مربوطه است.» (باقری نژاد، ۱۳۹۴، ص: ۱۴) اگر حکم واقع یا عملی حقوقی در نصوص قانونی آشکار باشد و جایی برای اختلاف نظر وجود نداشته باشد، پیروی از آن الزامی است؛ اما زمانی که قانون حکم مسأله‌ای را آشکارا بیان نکرده باشد، تفسیر مطرح می‌شود.

«تفسیر قضایی، تفسیری از قانون است که دادگاه‌ها هنگام حل و فصل دعوایی معین، ارایه می‌دهند. این تفسیر حق قاضی است و وی موظف است قوانین مجمل یا ناقص را تفسیر نماید تا بتواند دعوایی را که نزدش طرح شده، پایان بخشد. البته قلمرو این گونه تفسیر، محدود به همان دعواست و قاضی ناگزیر نیست در دعوای مشابه دیگر که در آینده به وی ارجاع داده می‌شود، از تفسیر قبلی خود یا تفسیر دیگر دادگاه‌ها پیروی کند. (دیلمی، ۱۳۸۲، ص: ۴۶-۴۷). این اصول بنیادین علاوه بر ارائه راهنما برای تفسیر صحیح قانون، از ایجاد تفسیرات مختلف و بعضاً متضاد نیز جلوگیری می‌نماید.

۳-۱ ابزار کشف روح و مقصود قانون‌گذار در استدلال قضائی

«روح قانون، ریشه در ادبیات مذهبی دارد. در سنت شیعی که مبنای حقوق داخلی است سکوت منابع شرع را در غالب «مالانص فیه می‌پذیرند». در میان فقها عقیده بر این است که در موارد سکوت در موضوعی خاص، از نصوص دیگری کمک گرفته می‌شود. و روح احکام موجود از راه استخراج علت وضع حکم و سرایت دادن آن به موارد سکوت، ملاک کار مجتهد یا قاضی است.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲)، ص: ۸۳) این عنوان مهم، هم در قانون اساسی و هم در قوانین عادی ایران صراحتاً قید شده است. از جمله در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ مطرح گردیده است. هرچند این ماده قانونی نسخ گردید، ولی پس از نسخ وجود رویه‌های قضایی متعدد حکایت از اهمیت و استناد به آن دارد.

«روح قانون» (Spirit of Law) «در مقابل «متن قانون» (Text of Law)

قرار دارد. زمانی که از جسم قانون نتوانستیم حل مساله کنیم، باید از روح قانون کمک گرفت. در ادبیات حقوقی، وقتی هیچ راهی برای پاسخ‌گویی وجود نداشته باشد، «روح قانون» کمک کننده است.

از کاربردهای مهم کشف «روح قانون»، «تفسیر قانون برای پاسخ‌گویی به مسأله‌ای است که متن قانون پاسخ‌گو نیست. در واقع، روح قانون کمک تفسیرکننده‌گی دارد و از ابزارهای تفسیر قانون به حساب می‌آید. وقتی قانون ساکت است پژوهش‌گر خود را در مقام مقنن می‌گذارد و می‌اندیشد که اگر مقنن بود در خصوص موضوع مسکوت چگونه عمل می‌کرد؟ چه قاعده‌ای را وضع می‌نمود؟ برای رسیدن به پاسخ سعی می‌کند هدف

اصلی مقنن از وضع قانون را کشف کند؛ این هدف اصلی، همان روح قانون است. «از جمع بین عادات و سنن و قواعد عقلی، اصولی فراهم آمده است که مورد احترام حقوق دانان و دادرسان بوده و در تفسیر قوانین از آنها الهام می‌گیرند و هر جا که از یافتن حکم خاصی در قانون ناامید می‌شوند ذیل عنوان‌های «اصول حقوقی» و گاه «روح قانون» از آنها استفاده می‌کنند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص: ۱۵۰) در هر حال دادرس مکلف است در خصوص موضوع پرونده اتخاذ تصمیم نموده و حکم صادر نماید. و نمی‌تواند آن را به بهانه سکوت، اجمال یا ابهام قانون رد نماید. «قانون‌گذار فرانسوی تأکید می‌کند: قاضی که حکمی را به دلیل سکوت، ابهام یا نقص در قانون رد می‌کند، می‌توان از او به دلیل بی‌عدالتی (انکار عدالت) شکایت کرد. (سیفی زیناب، و زارع، ۱۳۹۵، ص: ۲۰۴) در متون حقوقی در برخی موارد، یا صراحتاً روح قانون، همان «اصول کلی حقوقی» اعلام شده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج ۱، ص: ۶۳۸) یا این‌که «روح قانون» با توجه به مصادیق و سیاق عبارات در معنای این اصول به کار رفته است.^۱

«در صورت سکوت، اجمال یا ابهام قانون، اصول کلی راهبردی آیین دادرسی کيفری به عنوان روح و هدف قانون، مبنای استدلال قاضی قرار می‌گیرد؛ اگر این اصول بر تارک قانون نقش ببندد قرابت بین جسم و روح قانون به ارمغان می‌آید و شاهد هم‌آوایی مقررات قانون با مبانی آن می‌باشیم.» (طهماسبی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۸۵-۸۶) همان‌طور که می‌دانیم، اصول حقوقی، احکامی کلی و دائمی هستند که منشأ وضع قواعد جزئی قرار می‌گیرند و نماینده‌ی ارزش‌های حاکم بر یک نظام حقوقی می‌باشند. کلی بودن اصول سبب می‌گردد تا با نهادی رو به رو باشیم که در برگزیده‌ی راه حل‌های متعدد بوده و قابل صدق بر مصادیق گوناگون است و این امر دادرس را در مواجهه با مسائل حقوقی مختلف یاری می‌رساند؛ چرا که تمامی راه حل‌ها در قانون پیش‌بینی نشده است. (باقری و صداقت، ۱۳۹۳، ص: ۱۵۷)

۱. پس از نسخ ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، به موجب ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱، ماده مذکور چنین مقرر داشت: «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند و در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده، یا متعرض باشند یا اصولاً قانونی در قضیه‌ی مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر یا اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد حکم قضیه را صادر نمایند...» با ملاحظه، قانونگذار دادرس را در صورت نقص یا سکوت قانون به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول کلی حقوقی راهنمایی کرده است.

۳-۲. مبنایی برای هم آوایی مقررات قانونی با مبانی آن

پس از آشنایی با اصول مزبور و پی بردن به اهمیت آن‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که این اصول چه در متن قانون ذکر شوند یا خیر، به گونه‌ای هستند که چون مقررات قانونی مبتنی بر آنها وضع و اجرا می‌شوند، لذا مبنایی برای انسجام و یکنواخت کردن مقررات مختلف مربوطه می‌باشند و به مثابه نخ هستند که تمام دانه‌های تسبیح که همان قوانین و مقررات متفاوت می‌باشند را در کنار هم و هم آوا با همدیگر گرد هم می‌آورند؛ با این وصف چه خوب است مدخل قانون بر پایه‌ی این اصول مستحکم شود تا قرابتی بین ریشه و شاخ و برگ‌های آن ایجاد شود. زیرا شاخ و برگ همواره استحکام، قوام و نشاط خود را با تکیه بر ریشه به عاریت می‌گیرد. اصول دادرسی در مرزهای تنگ شهر و کشوری خاص محصور نمی‌شوند و چون مستقیماً از ذات عدالت جوی آدمی نشأت گرفته‌اند، در هر نظام حقوقی انسانی یافت می‌شوند. از این رو اصول دادرسی بهترین گزینه برای یکنواخت سازی حقوق اند، چرا که در چهارچوب اصول دادرسی است که می‌توان اختلاف‌ها را از بین برد و نظام‌های حقوقی را به یکدیگر نزدیک کرد. اصولی همچون اصل بی‌طرفی، حق دفاع، اصل تساوی افراد، از کم شبه‌ترین اصول دادرسی‌اند. (محسنی، ۱۳۹۵، ص: ۱۰۶- ۱۰۸)

۴. معیاری دقیق برای سنجش اعتبار تصمیمات قضایی

اصول مذکور در مدخل قانون آیین دادرسی کیفری، آینه تمام‌نمای اصول مادر و کلان رسیدگی در محاکم است؛ در قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان سرلوحه‌ای در رسیدگی‌های کیفری خصوصاً مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی که در ابتدای مواجهه‌ی دستگاه قضایی با پدیده‌ی مجرمانه می‌باشد، اصول مزبور تصریح گشته است. «بیان این اصول معیار و مبنایی مهم برای سنجش و ارزیابی اعتبار تصمیمات قضایی می‌باشد. پذیرش و پیش‌بینی برخی از این اصول بنیادین در تحقیقات مقدماتی و در مرحله‌ی دادسرا، در راستای قضاگرایی یا قضاوتی کردن این مرحله و حرکت در چارچوب یک رسیدگی اتهامی قابل تفسیر است. قاضی می‌تواند آن‌گاه که مصلحت جامعه اقتضا می‌کند در جهت تعیین تکلیف پرونده قضایی-کیفری، تحت شرایط قانونی و با در نظر گرفتن همین اصول بنیادین تصمیم‌گیری نماید». (باقری‌نژاد، ۱۳۹۴، ص: ۱۴).

«مستند بودن رأی به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی قوی که در قوانین مختلف به آن پرداخته شده است از اهمیت خاصی برخوردار است و یکی از شروط قضاوت صحیح و مستدل، شناختن مواد قانونی، قواعد حقوقی، حدود دلالت تعاریف قانونی و مانند آنهاست. بی‌توجهی به این امر هم موجب نقض آرا می‌شود. «زراعت، ۱۳۸۶، ص: ۱۳۰» چراکه دادگاه، قانون‌گذار دعوی نیست؛ مجری آن است و باید چنان حکم کند که قانون مقرر کرده است. اجرای این تکلیف باید در متن حکم بیاید تا دو طرف دعوی و دیوان عالی به روشنی مستند حکم را دریابند و قاضی، خود را در صدور رأی آزاد نبیند.

«در نظام «رومی-ژرمنی» قانون مهمترین منبع حقوق به شمار می‌آید و اصول مبنایی قوانین که روح آنها را تشکیل می‌دهد به منزله قانون بوده و در میان منابع حقوق، اعتباری فراتر از عرف و دکترین دارد. در نظام «کامن لا» که رویه قضایی مهم ترین منبع است، اصول حقوقی مورد توجه دادگاه‌ها است و قانون نوشته تنها بر مبنای این اصول شکل می‌گیرند؛ بنابراین می‌توان اصول حقوقی را منبع دوم این خانواده‌ی حقوقی دانست. در حقوق ایران با توجه به ذکر اصول حقوقی در ماده ۳ ق.آ.د.م جدید، منبع بودن اصول، محرز است و دادگاه‌ها نیز در موارد متعدد به اصول مختلف حقوقی استناد کرده‌اند. اصول نوشته‌ی حقوق که خود یک ماده‌ی قانونی محسوب می‌شدند در کنار قانون، منبع درجه‌ی اول حقوق ایران به شمار می‌آیند. بر این اساس اصول حقوقی را می‌توان راهنمای رأی قضایی و پایه‌ی رویه‌ی قضایی دانست؛ چراکه آرای قضایی باید در راستای اصول حقوقی باشد و تصمیماتی که دادرسی اتخاذ می‌کند وقتی می‌تواند به رویه تبدیل شود که مبتنی بر اصول حقوقی باشد. از آن‌جا که اصول کلی با عادات و رسوم، اخلاق و مذهب جامعه همبستگی دارند قضاوت در صدور رأی می‌کوشند تا با در نظر گرفتن این اصول و یا استناد به آنها رأی خود را با خواست و اندیشه‌ی حاکم بر اجتماع، هماهنگ سازند. (باقری و صداقت، ۱۳۹۳، ص ۱۵۸). پس بنابر این با توجه به بیان مذکور، اهمیت استفاده و استناد به اصول بنیادین دادرسی مصرح در قانون آیین دادرسی که در سنجش و اعتبار آرای قضایی بسیار مؤثر است روشن گردید.

۴-۱. ملاک ارزش گذاری آرای قضایی

در مورد اصول مزبور در قانون آیین دادرسی کیفری می توان گفت که محاکم بر اساس اختیاری که خود قانون گذار به آن ها داده، می توانند به این اصول توسل جویند؛ لذا بنا به رسالتی که قضات در تحقق نظم و عدالت دارند، استناد به آنها قابل توجیه است. «ژانبولانژه، حقوقدان فرانسوی، اصل حقوقی را ایده‌ی اساسی می داند که مجموعه مواد قانونی حول آن ارائه می شود و به تعبیر دیگر، نظم خاصی است که بر اساس آن قواعد حقوق شکل می گیرد.» (بولانژه، ۱۳۷۶، ص: ۹۳-۹۴) تک تک مواد آیین دادرسی کیفری اجرای همین اصول و مبانی دادرسی است. لذا قاضی در زمان اجرای این مواد وقتی با تردید و مشکلی مواجه گردد، باید به این اصول مراجعه نماید.

«این اصول از آن جهت که در قانون امره آیین دادرسی کیفری درج شده‌اند، غیر قابل عدول هستند و قانون گذار، دادرس و طرفین دعوا مکلف به رعایت آن هستند و فقط در تعارض با سایر اصول بدون این که ارزش و اعتبار خود را از دست بدهند، ممکن است بر اصل دیگری ترجیح داده شوند. این اصول ضامن اجرای عدالت در دادرسی هستند و عدول از آنها به درجه‌ای از اهمیت است که می تواند دادرسی، ادله یا تصمیم قضایی را بی ارزش و بی اعتبار سازد.» (باقری نژاد، ۱۳۹۴، ص ۲۰) از این روست که می گوئیم: فلسفه‌ی درج این اصول در مواد ابتدایی قانون آیین دادرسی کیفری، علاوه بر موارد مذکور، ملاک و معیار ارزش گذاری آرای قضایی نیز می باشد. ارزش‌ها، واقعیت‌هایی هستند که احتیاجات و اشتیاق‌های گوناگون انسان را برآورده می سازند. منابع این ارزش‌ها می تواند اخلاق، مذهب و عوامل گوناگون طبیعی و نژادی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی باشد. چرا که ارزش ها مایه های اصلی تمدن ملت ها محسوب می شوند. اصول حقوقی به کمال می اندیشند و در صددند آن چه «باید» باشد را، جایگزین آن چه «هست» کنند، از این روست که اصول حقوقی نقش راهبردی و تفسیری عمیقی می یابند و ناخودآگاه ذهن دادرس و قانون گذار را بدون استدلال و حجت به سمت خود راهنمایی می کنند. «ارزش اصول حقوقی ارزشی ذاتی است. به خودی خود حجت‌اند و برای آنها استدلال نمی شود، بلکه خود وسیله‌ای احتیاج برای دیگر قواعد حقوقی است. (جعفری تبار، ۱۳۸۳، ص: ۱۹۹)

۲-۴. راهنمای حقوقدانان در تفسیر آرای قضایی

اصول دادرسی راهبردی اند و در دادرسی‌ها راهنمایی می‌کنند. راهنمایی این اصول در ارائه تفاسیر قضایی به اوج خود می‌رسد. ارزش اصول دادرسی تا آنجایی است که ارزش‌های مستتر در آن، به عنوان یک امر مسلم، در عالم حقوق راهبردی‌اند. این اصول، کلی، دائمی، انتزاعی و ارزشی‌اند و نقش راهبردی آنان غیر قابل انکار است. اصول دادرسی غیر قابل عدولند و قاضی و قانونگذار و طرفین را مکلف به رعایت می‌سازند. (محسنی، ۱۳۸۵، ۱۹۲). «تفسیرپذیری اصول در بستر رویه قضایی و عملکرد دادگاه‌ها و مراجع قضایی، نشان دهنده‌ی پویایی و قابلیت تعریف قلمروهای جدید و گسترده‌تر برای اصول است. (باقری‌نژاد، ۱۳۹۴، ص ۳۸). وقتی که اصول مزبور به‌همه‌ی دست‌اندرکاران قانون آیین دادرسی کیفی آموزش داده شود و در ایشان فرهنگ‌سازی شده باشد و این اصول بعنوان ملاک و معیاری برای سنجش ارزش آرای قضایی مدنظر قرار گیرند و ابزار قاضی برای صدور آرای منسجم و متقن باشند تا حقوق‌آحاد افراد را تضمین نماید، بدیهی است که راهنمای دقیقی برای حقوقدانان برای تفاسیر یکسان و متحد‌الشکل از آرای قضایی هم می‌باشند و در واقع حقوقدانان هم با اطمینان خاطر از دست‌یابی به نتایج مشابه به تفسیر و تحلیل آرای قضایی متفاوت، به مقوله‌ی تفسیر آرای قضایی مبادرت می‌کنند.

اندیشه‌های حقوقی مجموعه عقایدی است که در باب توجیه، بیان و تفسیر قواعد حقوقی از طرف دانایان فن اظهار شده است. همان‌گونه که دادرسان در مقام قضاوت و دادرسی معنای درست قواعد را معین می‌کنند، اندیشمندان حقوق نیز با طرح پیشنهادهای تازه و نقد آرای محاکم و نشان دادن مصالح و مفاسد قوانین و دسته‌بندی آراء و اصول مورد احترام جامعه و قانون‌گذار در این راستا گام بر می‌دارند و به همین دلیل است که برخی از نویسندگان این دسته از اندیشه‌ها را «ادبیات حقوقی» نامیده‌اند. (همان، ص: ۲۹) ضمن این که «در امور جزایی تفسیر قوانین اهمیت بیشتری دارد، همان علل و جهاتی که موجب تفاوت حقوق جزا و هدف‌های آن با سایر رشته‌های حقوق شده، موجب می‌شود که بین تفسیر قوانین جزایی با سایر قوانین تفاوت‌های بزرگی وجود داشته باشد. در امور کیفی علاوه بر امور مالی افراد، امور دیگری از قبیل حیثیت، شرف، آزادی و حتی جان آنان در معرض رسیدگی قرار می‌گیرد. به همین علت تفسیر قوانین در امور کیفی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. (محسنی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص: ۳۲۷)

۵. ابزاری برای همسان سازی با گفتمان جهانی در نحوه رسیدگی های کیفری در پرتو محاکمات دیوان بین المللی کیفری

«حقوق کیفری، هر چند در گذشته فقط وظیفه نگهبانی از ارزش های داخلی را برعهده داشته است، اما امروزه وظیفه ی صیانت از ارزش های جهانی را نیز بر عهده گرفته است.» (پرادل، ۱۳۸۳، ص: ۱۵۹) هر چند «بدیهی است به دلیل برخورداری کشورها از نظام حقوقی متفاوت و حاکمیت های مختلف به آسانی نمی توان جهانی شدن حقوق کیفری را انتظار داشت. اما انسان ها با تمام تفاوتی که دارند به دلیل یک خصلت ذاتی مشترک (انسانیت) ناگزیرند اصولی را در حیطه ی قانون گذاری کیفری رعایت نمایند. لذا بدین جهت است در نظام حقوقی ایران در مواد ۲ تا ۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ پاره ای از اصول را ذکر کرده است. ضمن توجه به این مهم که مقنن بنابر اهمیت اصول دادرسی آن را در قانون اساسی ذکر و به آنها وجهه ی قانونی می دهد. (محمودی، ۱۳۹۵، ص: ۶).

شاید چنین به نظر برسد که هر تغییر جدید در قوانین ایران لازمه انطباق با زمانه است و بخشی از این مقتضیات زمان در نظر گرفتن اقتضات حقوق بشری معاصر است. از این رو از نگاه عمده حقوق دانان، قانون جدید آیین دادرسی کیفری مزیت ها و نوآوری های زیادی دارد و بسیاری از خلأهای قانون پیشین را برطرف ساخته و در زمینه حقوق متهم، وکیل مدافع، روند دادرسی و تضمینات تحقق دادرسی عادلانه از نکات مثبتی برخوردار است که می تواند قانون دادرسی کیفری ایران را به استانداردهای مندرج در اسناد بین المللی حقوق بشری زمینه ساز سلامت قضایی نزدیک سازد. «جرایم جهانی شده، حقوق کیفری جهانی شده را می طلبند.» (خواجه، ۱۳۹۰، ص: ۱۶) و در این راستا یک دادرسی عادلانه ایجاب می کند که فرایند دادرسی نیز از یک سری اصول فراگیر و غیر قابل اغماض پیروی کند. «از آن جا که تبلور گفتمان جهانی در نحوه رسیدگی به جرایم در پرتو محاکمات دیوان کیفری بین المللی نمود می یابد و اساسنامه ی این دیوان و رویه قضایی حاکم بر آن از برخی جهات هم الهام بخش حقوق داخلی کشورهاست و هم بازتاب تأثیر دستاوردهای حقوق داخلی کشورهای عضو در زمینه ی آیین دادرسی کیفری دیوان است، این موضوع مورد توجه قرار گرفته است. لذا براین اساس، قضاوتی شدن دادرسی، در ادامه ی جهانی شدن اصول بنیادین آیین

دادرسی کیفری، نظام حقوق نوشته را به نظام حقوق کامن لا نزدیک تر کرده و به دنبال آن، روح حاکم بر دادگاه را که قبل از این با روح حاکم بر دادسرا متفاوت بود، تا حدود زیادی به هم شبیه نموده است. (باقری نژاد، ۱۳۹۴، ص: ۱۵)

با نگاهی اجمالی به اسناد بین المللی از قبیل اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی های بنیادین و...، به وضوح مشخص می گردد که قانون گذار در تدوین اصول دادرسی مطرح شده در مواد ۲ الی ۷ قانون آ.د.ک، از اصول دادرسی موجود در اسناد بین المللی که از آنها تحت عنوان «مؤلفه های دادرسی عادلانه» یاد می شود، پیروی کرده است. این اصول در برخی از اسناد بین المللی پیش بینی شده است. به موجب «اصول حمایت از همه اشخاص تحت هر شکل از توقیف یا حبس» مقرر می دارد که فرد بازداشت شده حق دریافت کمک و تماس و مشاوره با مشاور حقوقی را دارد. (اصول حمایت از همه اشخاص تحت هر شکل از توقیف یا حبس، ۱۹۸۸) همچنین، «قواعد حداقل استاندارد برای رفتار با زندانیان» توصیه می کنند که معاضدت حقوقی و تماس محرمانه با وکیل باید برای زندانیانی که محاکمه نشده اند تضمین شود. (قواعد حداقل استاندارد برای رفتار با زندانیان، ۱۹۷۷)

همچنین در مورد اصل آگاهی از موضوع و ادله اتهام انتسابی که یکی از اصول مطرح شده در ماده ۵ قانون آیین دادرسی کیفری است، در همین زمینه شق الف بند ۱ ماده ۱۱۷ اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی مقرر می دارد: «به زبانی که متهم کاملاً درک کرده و با آن صحبت می کند فوراً و دقیقاً از ماهیت، سبب و محتوای اتهام مطلع شود. بازتاب پذیرش جهان شمولی حقوق این خواهد بود که بپذیریم اصول حقوقی به ویژه اصول حاکم بر فرآیند دادرسی های کیفری، تحت تأثیر جهان شمولی حقوق بشر از یک سو و جهان شمولی حقوق کیفری از سوی دیگر، جهانی شده اند؛ به گونه ای که امروزه می توان گفت اصول حقوق کیفری به ویژه در قلمرو آیین دادرسی کیفری، ملهم و متأثر از آورده های حقوق بشری متحول و دگرگون شده و از بسیاری جهات رنگ و بوی حقوق بشری به خود گرفته است». (باقری نژاد، ۱۳۹۴، ص: ۴۸)

۶) مواجهه سیاست قضائی ایران با چالش اتهامات مراجع بین المللی حقوق شهروندی

در تعریف حقوق بشر آمده است که: «حقوق بشر به معنای امتیازات کلی است

که هر فرد بشر از آن برخوردار است.» (فلسفی، ۱۳۷۴-۱۳۷۵، ص: ۹۵). حقوق بشر، اصلی جهانی است و همه انسا نها باید در همه جا و در هر زمان از آن برخوردار باشند و حقوق افراد مورد احترام قرار گیرد. از این رو، حقوق بشر دارای محدودیت جغرافیایی نیست و حقوق انسانی باید در سراسر جهان محقق شود و همه انسا نها از آن لذت ببرند. (۸۳، ۲۰۱۵، bayeh). حقوق بشر به عنوان یک مفهوم، همواره در طول تاریخ بشر، در حال تحول بوده و با قوانین، آداب و رسوم و مذاهب کاملاً پیوند خورده است؛ لذا معیارهای حقوق بشر باتوجه به نیازها و علایق آن با گذشت زمان تغییر می یابد (Gebeye، ۲۰۱۹:۱۲)

واقعیت آن است که در نظام تشریعی و تقنینی اسلامی حقوق بشر؛ بن مایه ای است که در بستر مبانی فقه و حقوق اسلامی کرامت انسان را پی گیری و طرح ریزی می کند «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (سوره بقره آیه: ۳۰)، «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». (سوره اسراء آیه: ۷۰)

حق حیات، حق کرامت، حق تعلیم و تربیت، حق آزادی، حق مساوات در برابر حقوق و قوانین؛ اصول و حقوق پنج گانه ای که در نظام حقوقی اسلام و غرب بر رعایت آنها تأکید شده است.^۱

لذا کرامت بشری همان صیانت از حقوق و آزادی های فردی و جمعی است (حقوق بشر) و حقوق بشر هم همان کرامت انسانی است. (ذاکریان، ۱۳۹۳، ص: ۱۹) حقوق بشر منعکس کننده آرمان جهانی عدالت و جامعه ای است که در آن، هر انسانی بتواند از زندگی شرافتمندانه، همراه با مساوات و کرامت بشری برخوردار گردد. حقوق بشر مجموعه حقوق وضع شده ای که آغاز آن را بتوان به اعلامیه جهانی حقوق بشر یا انقلاب کبیر فرانسه دانست نیست بلکه باید قدمت آن را به درازای حیات بشر بدانیم. موضوع حقوق بشر «انسان» است و در جهان بینی اسلامی نیز انسان خلیفه خدا است که در سایه عقل و اراده و مسؤولیت بر سایر مخلوقات برتری دارد. (قریشی و فرامرزی، ۱۳۹۱)، نیز در اصول مربوطه از جمله اصل ۲۲ و ۲۳ به صراحت حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص و عقیده اشخاص محترم شمرده شده و از هر گونه تعرض برای آن مصونیت قائل شده است.^۲

۱. «اعلامیه قاهره در مورد حقوق بشر مصوب ۱۹۹۰ سازمان کنفرانس اسلامی»

۲. اصل ۲۲ قانون اساسی: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است...»

شتاب شگفت انگیز نشر اسلام نشان می‌دهد که رمز پیروزی های قوای اسلام در فنون نظامی نهفته نبود؛ بلکه عدم اعتقاد مردم به نظام های فرسوده ممالک خودشان از یک سو، و شعار های مساوات طلبانه و عدالت خواهی ذاتی موازین ارزشی اسلام از سوی دیگر، توده های مردم این ممالک را شیفته‌ی خود ساخته بود و دژهای به ظاهر سنگین را به سهولت مغلوب انسان می‌ساخت. در واقع، اسلام در عصری ظهور کرد که علاوه بر این که تمدن های دیگر، روزگار رخوت خود را می‌گذراندند، اسلام نیز به علت دینامیسم و پویایی درونی خود بود که بر رقبا غلبه می‌کرد. هنگامی که اروپا از روش های منسوخ و کهنه برای تفهیم اتهام و اثبات جرم استفاده می‌کرد، حقوق اسلامی بر اساس موازین مدون و روشن بر سیستم ادله تکیه زده، اختلافات را حل و فصل می‌کرد و به مجازات مجرمین می‌پرداخت. اصول مربوط به «مساوات قانونی»، «برائت»، «شخصی بودن مجازات ها»، «قبح عقاب بلا بیان»، و ده ها اصل و قاعده‌ی روشن که اجزاء نظام حقوقی اسلام را تشکیل می‌دهند، قرن ها در اروپا ناشناخته بود و طرح و تکوین این مفاهیم در حقوق غربی تا اندازه‌ی زیادی مرهون فرهنگ و تمدن اسلامی است. (محقق داماد، ۱۳۹۴، ص: ۳).

هم‌سویی قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و اصول متناظر به حقوق شهروندی از جهت فلسفه و فوائد تصریح در این قانون، نشان از آن دارد که قانون جدید آیین دادرسی کیفری ایران در اجرای اصول پذیرفته شده جهانی اقدام به تغییر و اصلاحاتی در ساختار و تشکیلات کیفری نموده است که نظام دادرسی ایران را به سیستم موجود جهانی نزدیک کرده است. از جمله این موارد می‌توان به تغییر و تحول در ساختار دادگاه ها، به عنوان مثال دادگاه انقلاب، اشاره کرد که با توجه به این که سابقاً، امکان حضور و کیل در روند رسیدگی به پرونده‌های مطروحه در آن محاکم نبود، با قانون جدید موجبات امکان حضور و کیل در راستای دفاع از متهمین، و تجدید نظر برای آرای صادره در محاکم دادگاه انقلاب که در سابق قابل تجدید نظر خواهی نبود فراهم گردیده است. با توجه به بررسی استانداردهای بین‌المللی موجود و مقایسه آن با قانون جدید آیین دادرسی باید پذیرفت که این تحولات، چیزی جز رعایت موازین حقوق بشری مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به ویژه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

نیست و در واقع دل نگرانی رعایت کرامت انسانی شهروندان در مراجع قضایی، در مراحل مختلف فرایند رسیدگی موجب تصویب این مقررات توسط قانونگذار شده است. لذا بر این اساس، می‌توان گفت که در مجموع انعکاس استانداردهای بین‌المللی در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مطلوب می‌باشد، گرچه هنوز در پاره‌ای از موارد این قانون نقائصی مشهود است که سلب حق داشتن وکیل در تحقیقات مقدماتی متهمان امنیتی و امکان شروع بازپرسی بدون حضور وکیل از جمله این نقائص می‌باشند. از این رو قانون موضوعه ایران عاقدانه و زیرکانه اقدام به جانمایی اصول حقوق شهروندی از قبیل «اصل تساوی در رسیدگی»، «تضمین حقوق طرفین»، «اصل بی طرفی»، «جلوگیری از اطاله دادرسی» و «اصول مترقی» براثت «احترام به حریم شخصی و آزادی‌های مشروع»، «حق دسترسی به وکیل» و «آگاهی متهم و شهود از حقوق خود» در مواد ۲ الی ۷ نموده، علی‌الخصوص با لحاظ این واقعیت که اصول مذکور، در منابع اسلامی نیز مورد تاکید قرار گرفته اند، ضمن این که برای این اصول ضمانت اجرای کیفری متناسب با ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی در نظر گرفته است. در جهت تضمین کاربست این ملزومان حقوق بشری در اسلام پیداست که «ملکه‌ی اجتهاد» در قاضی، فضیلتی انکارناپذیر در راستای اهداف نظام حقوقی اسلام و قانون اساسی بوده، قضات غیرمجتهد نیز باید با فقه و مبانی حقوق اسلام که پشتوانه‌ی نظام قضایی و قوانین فعلی است به خوبی آشنا باشند. (موحدی محب، ۱۳۸۸، ص: ۱۴۲)

به همین منظور و مراعات همین الزامات حقوق شهروندی در اسلام شرایط سخت گیرانه و اهمیت برای نصب قاضی در نظر گرفته شده است از شئون اصلی و کلیدی حاکمیت در نظام سیاسی، منصب قضاوت است. بعد قضایی نظام سیاسی بدان دلیل مهم است که بیانگر اهتمام به قانون و جدیت در اعمال آن در پاسداری از حقوق همه جانبه انسان است. در هر حکومتی، قاضی و قوه قضائیه و قضاوت عادلانه از جایگاه بالا و اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. قاضی، مجری قانون و حافظ عدالت است. (یوسفی، ۱۳۸۹، ص: ۸۸)

هر چند اکنون در دستگاه قضائی قضات مأذون تصدی امر قضا را عهده‌دار هستند. اما در شرایط قاضی مأذون غیر از اجتهاد شرط عدالت در هیچ یک تفاوتی ندارد شرط عدالت قاضی، مورد اتفاق کلیه فقهاء است. اما در این که عدالت، صرف

حُسن ظاهراست یا این که عدالت مجرد ترک معاصی است یا این که عدالت اجتناب از کبائر، حفظ از صغائر و محافظت بر مروّت است یا این که عدالت عدم انجام معاصی از روی ملکه است یا ملکه‌ای نفسانی که فرد را به تقوی و مروّت وادار می‌کند، بین فقهاء اختلاف است. طرفداران قول‌های اول، دوم و سوم قائل به عدالت عملی و طرفداران اقوال چهارم و پنجم، قائل به عدالت نفسانی هستند؛ در جمع بین نظرهای مزبور اگرچه می‌توان از باب جمع بین نظریه عدالت نفسانی و عدالت عملی، نظریه «عدالت نفسانی حداقلی» را مطرح کرد، و لیکن در باب قضا با توجه به خطیر بودن منصب قاضی، علی القاعده باید عدالت نفسانی حداکثری را در قاضی لحاظ کرد، منتها با توجه به پیچیدگی خاص عدالت نفسانی و نادرالوقوع بودن آن، مرتبه پس از عدالت نفسانی؛ یعنی مرتبه «عدالت قریب به عدالت نفسانی» که مرتبه ای بالاتر از «عدالت نفسانی حداقلی» می‌باشد، معتبر است و در اعتبار این مرحله از عدالت در قاضی با توجه به اهمیت بسزای منصب قضا، فرقی بین قاضی مجتهد و مأذون نیست. (حسین نژاد، ۱۳۹۷، شماره ۸۱)

لذا این مهم است که این راهبردها مورد تأکید در حقوق اسلامی توسط مجریان قانون مورد ملاحظه قرار گرفته و مقارنه و ملتزم شدن به آن در عمل مورد احترام قرار گیرد؛ به حتم نظریه لزوم اجتهاد قاضی یا قضاة مأذون از سوی مجتهد و مرجع مورد اعتبار شرعی به یقین گواه از آن دارد که اسلام شناخت و التزام عملی قاضی به این امور مورد احترام جامعه بشری را مدّ و دقت نظر قرار داده است.

برآمد

همانگونه که اندیشمندان اسلامی اذعان و اشاره داشته اند قواعد تضمین کننده حقوق بشری مسائلی نیست که با ورود جوامع غربی از قرون عقب ماندگی به مسیر توسعه شالوده گذاری شده باشند بلکه قرن ها قبل از آن در متون اسلامی و ایرانی نظریه پردازی گردیده بوده است.

علی رغم وجود آثار غنی از تعالیم الهی و انسانی و تضمینات حقوق بشری و شهروندی دور از حزم اندیشی است که عرصه قانونگذاری و تمشیت امور در نظام های اسلامی و جوامع آن عاری یا به تعبیر صحیح کم بهره از این مفاهیم باشد.

از جمله اسبابی که مستقیم به حفظ و احترام حقوق و آزادی های مشروع ارتباط پیدا می کند قوانین موضوعه شکلی و ماهوی می باشد؛ قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان هیئت و روش پیاده سازی قوانین ماهوی و سازوکار اعمال آن بستر و نقشه صحیح و درست قواعد احترام به این اصول بنیادی تضمین کننده کرامت انسانی است.

اهمیت موضوع باعث شد در سال ۱۳۹۲ با تقنین قانون آیین دادرسی کیفری در مواد ابتدایی که همواره نمایانگر مانیفست و مرامنامه یک قانون است در مواد ۲ الی ۷ با وجود عقیده برخی دکترین به عدم لزوم ذکر این اصول کلی و غیر کارکرد گرایانه به مثابه قوانین شکلی دادرسی به صورت عامدانه و با فطانت به اصول و قواعدی اشارت نموده است که بی واسطه تضمین کننده اصول و حقوق شهروندی بوده و لزوم حفظ و احترام و مراعات آن را مورد تأکید قرار می دهد.

بحث و مناقشات حاصل بعد از ابلاغ و انتشار قانون در جامعه حقوقی کشور و برجستگی سخن از اولویت حقوق متهم در بین اصحاب وکالت و قضاوت به خوبی نشان از این تأثیر و تیز هوشی قانونگذار داشت چرا که در برهه مصادف با آن بیشتر از اعمال مقررات حقوق شهروندی با التفات به قطعنامه های حقوق بشری بر علیه کشور و مقامات عالی و کشاندن عرصه نقض حقوق بشر به تحریم های اقتصادی آن چه برای سیاست قضائی جمهوری اسلامی ایران و دستگاه حاکمیت اهمیت پیدا کرد جنبه اعلامی و بیانه ای آن بود.

علاوه بر آن که جهاتی همچون تأکید، فرهنگ سازی و تعلیم، تفسیر صحیح قانون، سنجش اعتبار تصمیمات قضایی، همسان سازی با گفتمان جهانی در نحوه

رسیدگی‌های کیفری در پرتو محاکمات دیوان بین‌المللی کیفری از رویکرد های مورد اشاره در مقاله به نوعی عامل موجهه وضع مقررات کلی در مواد ۲ الی ۷ قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد، و به دیگر بیان می‌تواند علتی بر چرایی وضع و تصریح به اصول بنیادی آیین دادرسی کیفری باشد؛ اما رویکرد گفتمان ساز در مواجهه حقوق کیفری ایران با اتهامات حقوق بشری همان‌گونه که در بند ششم گذشت، می‌تواند از عمده دلایل تقنین مواد فوق مورد ادعا باشد؛ به این معنا که تصریح به آن نشانگر ضرورت اصلاح رویکرد قانون‌گذار از دادرسی اقتدار گرایانه و امنیت مدار به نظام دادرسی عادلانه می‌باشد و زمانی این ویژگی بیانی و گفتمانی مطرح در این بند مبرهن می‌گردد که علی‌رغم تصریح متکثر این قواعد در قوانین مصدر و موضوعه؛ مقنن در همان ابتدای قانون به صراحت قواعد دادرسی عادلانه را بر شمرده و برای آن ضمانت اجرای کیفری در نظر گرفته است.

روزشمار قطعنامه‌های حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران به بهانه‌های سیاسی و غیره در کنار سایر تغییرات لازم‌متکی به نظر کارشناسان و قضات از جمله قرارهای تأمین کیفری و مواعد قانونی و غیره، سیاست‌های قضائی جمهوری اسلامی ایران را خواسته یا ناخواسته به گفتمان سازی و تغییر رویکرد کلی به التزام توأم با ضمانت اجرا به قواعد دادرسی عادلانه وا داشت.

قطعنامه‌های صادره از جمله قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد، در ارتباط با حقوق بشر که در ۹ ژوئن ۲۰۱۰ (مصادف با ۱۹ خرداد ۱۳۸۹) به تصویب این شورا رسید؛ تحریم‌های اقتصادی شدیدی را علیه جمهوری اسلامی ایران وضع کرد؛ و جالب آن‌که همین قطعنامه در ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۵ با صدور قطعنامه ۲۲۳۱ (مصادف با ۳۰ دی ۱۳۹۳) یک سال بعد از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری شورای امنیت ملغی گردید. این قطعنامه به حدی تحریم‌های شدید علیه ایران وضع نموده بود که آن را آغاز چهارمین دور تحریم‌ها علیه ایران می‌نامیدند و ایران را از هر گونه فعالیت تجاری مرتبط با صنعت هسته‌ای محروم می‌کرد و البته این یکی از اقداماتی بود که مجامع غربی در دهه ۸۰ تا ۹۰ علیه جمهوری اسلامی ایران به بهانه‌های حقوق بشری ایجاد می‌کردند. لذا نتیجه‌گیری می‌گردد با توجه به این که در اسناد بین‌المللی، «حقوق بشر» از جایگاه ارزشمندی برخوردار بوده و در قانون اساسی و قوانین عادی جمهوری اسلامی

نیز مورد بیان و تأکید قرار گرفته است شاید دور از حقیقت نباشد که بتوان گفت بیشترین هدفی که حاکمیت از تصریح مواد مربوطه در قانون داشت علاوه و به پیوست سایر اهداف مورد گردآوری شده از جمله ابعاد تأکیدی و آموزشی، فرهنگی، تفسیری، استدلالی؛ اعتباری، راهنمایی؛ آن چه اهمیت بیشتر حداقل در آن مقطع زمانی داشت هم آوایی و اعلام تقریب و پایبندی به اعلامیه های حقوق بشری در غرب و توجه و اعتقاد مقنن به این اصول مهم حقوق کیفری در راستای حفظ جایگاه حقوق بشر و حقوق شهروندی بوده باشد. لذا ضروری است که مقنن ایرانی گامها و اقدامات عمده و اساسی در این راستا برداشته و ضمن تقویت رویه قضایی فعالتر و توانمندتر از گذشته به قوانین مرتبط با اصول دادرسی عادلانه و آثار آن همان طور که اکثر کشورها در قوانین اساسی خود اصول دادرسی عادلانه را صریحاً مورد بیان و تأیید قرار دادند و خواستار رعایت این اصل در دادرسی های کیفری شدند. اعتقاد و پایبندی و اجرای این اصول را به منصف ظهور برسانند تا از ورود هجمه ها و به دنبال آن اقدامات ناصواب مجامع بین المللی به بهانه بی توجهی و عدم پایبندی ایران به رعایت این اصول و نقض حقوق بشری جلوگیری شود و ضمن تبیین اسناد بین المللی و نظام تقنینی ایران نسبت به رفع اشکالات مربوطه در این خصوص اقدام نماید.

به علاوه، جهان شمولی مباحث حقوق بشر مورد قبول مجامع حقوقی بین المللی و افزایش تعاملات و روابط بین دول و از دیگر سو اولویت تعاملات اقتصادی بر روابط دولت ها و تاثیر این تعاملات از میزان تبعیت پذیری کشورها از مباحث حقوق بشری مورد اعلام سازمان های بین المللی، کشورها را علیرغم بدیهیات عقیدتی و سیاسی و مختصات دینی و فرهنگی ناگزیر به تبعیت از اصول حقوق بشری مورد ادعای سازمانهای بین المللی نموده است. دور از ذهن نیست اگر ادعا کنیم مبانی و اصول مورد تأکید جوامع غربی و کنوانسیونهای حقوق بین الملل و امره شدن اندیشه های حقوق بشری و همچنین جهانی شدن آن بعنوان اهداف مورد قبول جوامع در حال حاضر بصورت فرهنگ غالب در آمده و باعث گردیده است تا آیین دادرسی کیفری ایران بر اساس این مبانی در آخرین نسخه شکل و ترتیب خود را علیرغم ملاحظات امنیتی با این اندیشه های حقوق بشری دارای سابقه در حقوق اسلامی وفق داده و تحت تاثیر قرار گیرد.

منابع الف) فارسی

۱. قرآن کریم
۲. باقری نژاد، زینب، (۱۳۹۴)، *اصول آیین دادرسی کیفری*، تهران، انتشارات خرسندی، چاپ اول.
۳. باقری، یوسف، صداقت، سهام، (پاییز ۱۳۹۳)، *مقاله شاخصه های رأی قوی و متقن*، مجله قضاوت، شماره ۷۹ دوره ۱۴.
۴. بولانژه، ژان، (۱۳۷۶)، *اصول کلی حقوقی و حقوق موضوعه*، ترجمه علیرضا محمد زاده وادقانی، مجله حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کرمان، شماره ۳۶.
۵. پرادل ژان، (۱۳۸۳)، *به دنبال جهانی شدن حقوق کیفری*، ترجمه محمد مهدی ساقیان، مجله پژوهش حقوق سیاست، شماره ۱۱.
۶. توانا، کامبیز. (۱۳۸۳)، *«دادوستد در دیپلماسی ایران و اروپا»*، شرق ۲۷ خرداد ۸۳
۷. جعفری تبار، حسن، (۱۳۸۳)، مبانی تفسیر فلسفی حقوقی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۲)، *مکتب های حقوقی در جهان اسلام*، چاپ دوم، گنج دانش.
۹. حسین نژاد، مجتبی، (بهار ۱۳۹۷)، *عدالت نفسانی قاضی در فقه امامیه و حقوق ایران*، فصلنامه دیدگاه های حقوق قضائی، شماره ۸۱.
۱۰. خواجه نوری، یاسمن، (۱۳۹۰)، *حقوق کیفری اطفال بزه کار و جهانی شدن آن*، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۱۱. دیلمی، احمد، (۱۳۸۲)، *بایسته های تفسیر قوانین*، قم، انتشارات دانشگاه قم، چاپ اول.
۱۲. ذاکریان، مهدی، (۱۳۹۳)، *مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین المللی*، تهران، نشر میزان چاپ اول.
۱۳. زراعت، عباس و دیگران، (۱۳۸۶)، *آیین دادرسی کیفری*، انتشارات فکرسازان، جلد دوم، چاپ سوم

۱۴. سیفی زیناب، غلامعلی و زارع، علی و قاسمی، محسن و امیر اقدم، ریما، (تابستان ۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی نقش قاضی در ایجاد رویه قضایی در حقوق ایران و مصر، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره بیست و هفتم.
۱۵. شریفیان، جمشید. (۱۳۸۰)، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد، تهران: وزارت امور خارجه. صص ۲۹۸-۲۹۹
۱۶. طهماسبی، جواد، (۱۳۹۸)، آیین دادرسی کیفری، تهران، نشر میزان، چاپ چهارم،
۱۷. عدالت‌خواه، محمدرضا، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰)، مقاله «موانع اتقان و استحکام آراء قضایی»، مجله پیام آموزش قوه قضاییه، سال نهم، شماره ۴۹.
۱۸. غمامی، مجید، و محسنی، حسن، (۱۳۸۶)، اصول آیین دادرسی فراملی، تهران، نشر میزان، چاپ نخست.
۱۹. فلسفی، هدایت‌الله، (۱۳۷۴-۱۳۷۵)، تدوین و اعتلای حقوق بشر در جوامع بین‌المللی، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۶ و ۱۷.
۲۰. قریشی، سید مهدی، و فرامرزی، فاطمه، (اردیبهشت سال ۱۳۹۱)، جایگاه حقوق بشر در اسلام، همایش ملی حقوق بین‌الملل در آئینه علوم روز، جهاد دانشگاهی، دانشگاه ارومیه
۲۱. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸)، فلسفه حقوق، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، جلد اول.
۲۲. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸)، فلسفه حقوق، شرکت سهامی انتشار چاپ سوم، جلد دوم.
۲۳. محسنی، حسن، (۱۳۸۵)، مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آن‌ها و چگونگی تمییز این اصول از تشریفات- دادرسی، مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۲ و ۱۹۳
۲۴. محسنی، مرتضی، (۱۳۷۵)، دوره حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، جلد دوم،
۲۵. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۹۴)، قواعد فقه بخش جزایی، چاپ سی‌ودوم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی،
۲۶. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۹۱)، قواعد فقه (بخش جزایی)، تهران، ویرایش نخست، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ بیست و سوم.
۲۷. محمودی، پدram، (۱۳۹۵)، اصول راهبردی دادرسی منصفانه، تهران، مجد.

۲۸. موحدی محب، مهدی، (۱۳۸۸)، اجتهاد قاضی در نظام قضائی ایران، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱.
۲۹. یوسفی، هدایت الله، (۱۳۸۹)، ساختار حکومت در اسلام، انتشارات کانون اندیشه جوان،

ب) انگلیسی

1. **Body of Principles for the Protection of All Persons under Any Form of Detention or Imprisonment**, General Assembly, A/RES/43/173, 76th plenary meeting, December 1998, 43, 173.
2. **Standard Minimum Rules for the Treatment of Prisoners**, adopted by the First United Nations Congress on the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders, held at Geneva in 1955, and approved by the Economic and Social Council by its resolutions 663 C (XXIV) of 31 uly 1957 and 2076 (LXII) of 13 May 1977.
3. Bayeh, Endalcachew (2015), “**Human Rights in Ethiopia: An Assessment on the Law and Practice of Women’s Rights**”, Humanities and Social Sciences, Vol. 3, No. 2, pp. 83-87.
4. Gebeye, Berihun Adugna (2012), “**Corruption and Human Rights: Exploring the Relationships**”, working paper, 10 October, No. 70, pp.1-44.